

هر اندازه رو بفزونی کفارد ملکات و استعداد او
 دچار انحطاط میشود. بالعکس، اگر دلیر و جوانمرد
 باشد، یوغ ترس را بشکند، گریبان رذیلت را تا بدامان چاک
 زند، باعتلاء روح و فکر و تخلیه آثار قلمیه خویش نایل شده است.



تَرْبِیَةُ تَعْلِیْمِ

پرورش اطفال

لغات و اصطلاحات تماماً محمول فن و صنعتند، مدتها در تجسس
 بوده اند که آیات طبیعی مشترکی که متعلق بمصوم نوع انسان
 باشد یافت میشود یا نه، بی شبهه چنین زبانی هست و آن زبان
 کودکان است، این تکلم محفوظ نیست اما با صدا و مفهوم و قابل
 ادراک است، استعمال السنه حاضره باندازه ما را غافل کرده که
 این زبان را بکلی فراموش کرده ایم، اگر اطفال را در نظر دقت
 داشته باشیم آن را از نو یاد میگیریم، دایکان استاد این زبانند و
 سخنان کودکان شیرخوار را میفهمند و با آنها مکالمه میکنند.

مانطور که نخستین حالت انسان مسکنت و ناتوانی است
 اولین صدای او نیز تضرع و گریه است، طفل احتیاجات خود را

حس کرده از عهده ترضیه آن بر نیاید با گریه و زاری از دیگران استمداد میناید ، در گرسنگی و تشنگی ، در گرما و سرما ، در حرکت و سکون گریه میکند . هر کیفیتی که با دلخواه او کمتر موافق باشد تغییر آنرا مصرانه طالب است و جز زبان گریه چیزی ندارد .

از همین گریه ها که چندان مورد توجه نیستند اولین وسیله ارتباط انسان با آنچه در اطراف اوست موجود میکند و نخستین حلقه زنجیر اسارت که نظام اجتماعی را تشکیل می دهد در این موقع ساخته میشود ، گریه بچه از رنج و تعب است ، محتاج به چیزی است که نمیتواند فراهم کند ، باید آن چیز را پیدا کرد و باو داد یا نوازش نمود تا آرام شود ، گاه میشود در مقابل اصرار طفل او را تهدید مینمایند ، بعضی از زنها طفل را میزنند ! در آغاز ورود بمیدان زندگانی چه درس غریبی باو میدهند !

هیچوقت فراموش نمیکند طفلی را دیدیم از دایه خود کتک خورد و فوراً شیطنت را ترک کرده خاموش شد ، گمان کردم ترسید ، با خود گفتم عجب روح ذلت و عبودیتی است که جز با استعانت شدت چیزی از آن نمیتوان یافت ، اشتباه میکردم ، بنص راه گلوی او را گرفته از نفس افتاده بود ، لحظه نگذشت که فریادهای سماعه خراش بر کشید و علائم بازگشت درد ، وحشت ، نومیدی که مخصوص آن سن و سال است در او محسوس گردید ، اگر آنکر سوزانی بدست طفل میافتاد تاثیر آن از این ضربه خفیف که بقصد آزار بروی وارد شد زیادتر نبود .

از تعداد اطفال در افراط و شدت میل ، در تغیر و کج خلقی ، مقتضی سلوک و مدارائی خارج از حد معمول است. (بوئر آرد) خیال میکنند که امراض اطفال غالباً از نوع امراض تشنجی هستند ، با مواظبتی هر چه تمامتر آنان را از خدای که موجب تولید تندخوئی و غضب و بیحوصلگی آنها میشوند دور کنید ، تا وقتی که اطفال جز در اشیاء در جای دیگر مخالفتی ندیده در اراده و اختیار تخلفی مشاهده نمایند لجاج و خصمکین نمیشوند و صحت مزاج خود را بخوبی محفوظ خواهند داشت ، این است یکی از علی که بچه های هوام را بواسطه حیات آزاد و مستقل آنان از بچه های خواص که زندگانی آنها با ضمیمه مقرون است ، بهتر و بیشتر تربیت میکنند . اولین گریه های مطلق مبنی بر تنگی و استرحام است ، اگر انفعالی بان گریه ها نمایند چیزی نمیکند که صورت احکام و اوامر را اخذ میکنند ، باین ترتیب همان منتهی و لا یتولنی . که بدو منشأ حس تبعیت و زیردستی است در آن فکر آموختن و استیلا را تولید مینماید ، چون این فکر در سایه خدمات مطیعانه ما تقویت مییابد ، از همین وقت آثار و نتایج معنوی و اخلاقی بظهور میرسند که علت و سبب آنرا در طبیعت نمیتوان بدست آورد ، از اینرو لازم است از همان سال اول قصد پنهانی طفل را که در حال گریه بیان میکنند تشخیص داد و شناخت .

وقتی که بچه ساکنانه دست خودش را دراز میکند چون هنوز فضا و مسافت را تقدیر نکرده است کمان میرد بمقصود خویش میرسد ، اما وقتی که در حین دست دراز کردن شکوه و فریاد مینماید در فضا و فاصله نردپدی ندارد ، یا به

چیزی که منظور او است حکم میکند نزدیک شود ، یا بشما امر میکند آن چیز را نزد او بیاورید ، در صورت اول طفل را آهسته بطرف مقصود ببرید ، در حالت دوم گذشته از اینکه خود را باطاعت امر او نباید آشنا نمایید ، باید هر چه او بیشتر فریاد بزند کمتر بشنوید . تا زود است معنادش کنید نه بانسان حکم بدهد نه بمواد و اشیاء . اگر بچه چیزی مایل شود و بخواند باو بدهند ؛ بچه را بسمت آن چیز بردن مناسبتر است تا آن چیز را پیش او آوردن

کشیش (سن پیه ر) مرد هارا اطفال بزرك ميناميد ، اطفال را نیز متقابلا مرد های کوچک میتوان گفت . این مسائل از حیث فکر و محاکمه شای حقیقت خود هستند و از حیث نظریه و اساس بتوضیح و بیان محتاجند ، اینکه (هویس) بچه شرب را قوی میخواند بکلی براه تناقض رفته است ، شرارت ناشی از ضعف است ، طفل بواسطه ناتوانی شرب نمیشود ، باو قوت طبع میدهد ، نیک طبع و خوش خصلت خواهد شد .

پرتال جامع علوم انسانی

از تمام صفات و خصایصی که بذات ایزد تعالی تعلق دارند ، صفت نیکی و رحمت تنها صفتی است که بدون آن ، مقام قادر بیچون را نمیتوان درک نمود . کلیه اقوامی که به دو مبدء قائلند همیشه مصدر شر را پست تر از مبدء خیر یافته اند ، چنانچه این نقطه نظر را نداشتند فرضیات و تصوراتشان ابلهانه می بود .

عقل آموزگار منحصر بفرد و معرف نیک و بد است ، وجدان با آنکه آن یکی را دوست میدارد از این یکی متنفر است ، هر

چند که مستقل است باز به مدد عقل به نمو و کسب تکامل قادر
 نیست ، طفل میخواهد هر چه را می بیند بهم بزند ، هر چه بدستش
 برسد می شکند ، پرنده را مثل سنجی در مشت می فشارد و بسی
 آنکه بداند چیست آن را خفه میکند . برای چه اینطور است ؟
 فلسفه علت این عمل را به مایب طبیعی متکی میدانند . تکبر ، خیال
 تسلط و برتری ، حب نفس ، شرارت طبع ، احساس ضعف و عجز
 را مدرك این اعمال می شمارد ، اما پیر ناتوان شکسته را بنظر او رسید
 که از حیطة حیات انسانی به حالت ضعف طفولیت باز گشته ، گذشته
 از اینکه خود بی حرکت و آرام همانند مایل است همه چیز در
 حوالی او قرین آسایش باشد ، کترین تغییر بر او را باندیشه و
 اضطراب دچار میکند ، راحت و سکون عمومی را طالب است ، در
 صورتیکه علت اولیه تغییر فکر و عمل و تمایلات نفسانی بضمیمه
 همان حالت فنور و ناتوانی باقی است ، اثر و معلول در دو مورد
 چرا این اندازه با یکدیگر متفاوتند ؟ اگر حال طبیعی را ماخذ
 قرار ندهیم اختلاف علی را در اینجا میتوانیم تجسس نماییم ؟
 قوه عامه و فعاله با آنکه در هر دو مشترك است ، در یکی نشو
 و نما میکنند در دیگری خاموش میشود ، آن در کار تشکیل است
 این دو بزوال میرود ، آن بجانب زندگانی بسیار است ، این
 روی بسوی مرگ دارد . این قوه در قلب پیر مرد بحالت
 زبونی و انحطاط جای میگردد ، در قلب طفل زنده و زاینده و
 باندازه سر شار است که بخارج تراوش می نماید . درست کردن
 یا خراب نمودن چندان دارای اهمیت نیست ، میقدر کافی است

که طفل وضعیت اشیاء را تفسیر بدهد. هر تغییری فعلی و عملی است. این را هم که بیشتر به خراب کردن مایل است ابدأ از شرارت نباید دانست. چون کارهای راجع بآبادی همیشه به آهستگی پیش میروند و آنچه باعث خرابی است بسرعت پیشرفت میکند البته صورت اخیر با تندی و شتاب طفل بیشتر موافق میباشد. خداوند در هالهائی که این قوه را باطفال کرامت فرموده قوهٔ بدنی آنان را اندک و غیر مکفی ساخته تا درحین استفاده از آن موجب ضرر و خطر برای خود آنها نشود. اما همینکه فهمیدند کسانی را میتوانند آلت حصول مقصود خویش نمایند. محض پیروی تمایلات و ترمیم ضعف و مجزی که دارند اطرافیان را بخدمت خود می گمارند. از اینجا است که اذیت، ظلم، حاکمیت، شرارت، عدم اطاعت، در وجودشان تولید و ترقیانی در آنها ظاهر میشود که ناشی از روح طبیعی تسلط و برتری نیست. باین ترقیانشان منسوب را بدین مکران در سرشت و جیت آنها ایجاد کرده اند روح علوم انسانی

زمانی که طفلی بزرگ میشود، اضطراب و حرکت او روی به تعان میگذارد. روح و جسم حالت موازنه پیدا میکنند و طبیعت یش از آنچه برای حفظ خود لازم باشد حرکتی را از ما تقاضا نمی نماید. اما عاطفهٔ فرمائروائی با احتیاجی که آن را بوجود آورده زایل نمیشود. آرزوی حاکمیت بیدار شده سائقهٔ خود شناسی را نوازش میدهد، عادت نیز آن را تقویت میکند. باین سبب هواجس نفسانی در مقام احتیاج می نشیند

و اوهام باطله بریشه دوا بیدن شروع می نمایند ، نقطه انحراف از جاده طبیعت را بوضوح می بینیم ، برای جلوگیری از این پیش آمد چه باید کرد ؟

— ژان ژاک روسو —



منتخبات آثار

ژانک و سندان

من با ژانک و سندان همسایه ام ، از هر دو بمنونم ، اگر ژانک و سندان نبود تنها بمردم ، بیچاره و نایوان میشدم ، هر دو دوست عزیز و ناصح مشفق منند .

هر دو در طلبه صبح بر میخیزند ، ژانک از اول بامداد در میان برج مخروطی ^{رتال جامع علوم انسانی} که در ^{شکوه علوم انسانی و مطالعات ژانک} آن افراخته و در اشعه طلائی خورشید مستغرق شده ؛ اصوات متلاطم خویش را بخانه ها و محرابها نشر کرده سر تا سر شهر را باطنین نا متناهی بر میکنند .

دربانین ، در حجره تاریک مرطوب ، سندان بحالتی جسورانه ایساده است . غایرین و مترددین ؛ ضربات متوالی را که بر آن فرو میایند می بینند و میگذرند . این ضربتها از کوجه به پنجره منزل من منعکس شده میگویند :

— بر خیز !